

الباب الثالث و العشر من الواحد السادس في ان بيت النقطة...

حضرت باب

اصلي فارسي



الباب الثالث و العشر من الواحد السادس في ان بيت النقطة لا يجوز ان يزيد ابوابه على خمس و تسعين و بيوت الحروف على خمسة.

ملخص اين باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صعق یوم قیامت بخود آمده دوست میدارند که طلب تقرب نمایند بسوی خداوند بواحد اول اگر چه همانروز یوم بدء گردد کل لا شیئ میشوند ولی چون در میان نیست امتحان ظاهرا کل مدعی وصل بمحبوب و رضای اون می شوند از این جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر توانند داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در جنت اعلاى از آن نیست

و اذن داده نشده که بیت نقطه از نود و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مرآت لله از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن داده نشده از برای حروف حی تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامعه بر ملک او و این مراد است از آنچه خداوند نسبت بخود داده نه این شئون دنیویه که کل بآن مفتخرند و هر کس تشابه بهم رساند بآنها در حد خود لایق میگردد که در حقیقت ثانویه اطلاق بر آنها شود تا آنکه منتهی گردد بآخر وجود



ORIGINAL



AUDIO

و ثمره آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل میشوند اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث این حروف و سایر ادلا از درجات نبین و صدیقین و شهدا و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن عند الله و عند اسمائه ظاهر میگردد

مثلا نظر کن در ظهور رسول الله - صلی الله علیه و اله - تا مدتها که کسی ایمان نیاورد که زیارت رود و حال می بینی که سالی هفتاد هزار نفس میرود ولی امروز که امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بدء است کسی نمی رود که آنچه می بینی چون مایه عز و افتخار شده میروند این است که عملهای کل یک دفعه هباء منثورا میگردد چونکه از روی بصیرت نیست زیرا که بهمان حجتی که بآن در صدر اسلام ثابت شد رسالت او امروز که همان حجت من عند الله هست چگونه است که کل محتجب مانده

و همچنین در قرآن نظر کن که در حین نزول در ببحوحه فصحا چه کلامها که گفتند و بعد کل مؤمنین که آنها را شنیده تعجب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید و کل اظهار ایمان نموده و قرآنها مطرز بیهاء الف تمام نموده ولی امتحان شدند همانها که اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات الله تا امروز اگر کسی خواهد شمرد تواند احصا نمود مؤمن خالص را و حال آنکه همین نفوس اگر آن روز بودند می گفتند آنچه گفتند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز هستند و می بینند که آیات الله مثل بحر از مبدأ جود ظاهر میگردد و باز ذکر جنون میکنند و حال آنکه خود بدرجات ما لا نهایه اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کل میکنند این است حد مردم

مثل بنقطه و آثار آن زدم تا آنکه حروف حی را توانی فهمید می بینی امروز که کرور کرور تعزیه داری حرف خامس میکنند و سبب آن که قبل حروف خامس بود غیر از کلام رسول الله هست و حال آنکه در قرآن هم بنهج آیات نازل نشده و اگر شد هم امروز برید مردم نیست چگونه است که یک نفر نمیتواند از صراط بگذرد و حال آنکه کرور کرور باسم او میکنند آنچه میکنند این است که کل ﴿هباء منثورا﴾ میگردد که هر روز مثل همان روز شهادت بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کور ترقی نموده همین قسم که درجات جنت مرتفع گشته در آنجا هم تنزل نموده

این است که در لیل امتحان نیست که همه منم منمهای ایشان بعرض میرسد ولی روز قیامت که میشود همانها بصعق اول میروند که بصعق ثانی نمیرسد و صعق یک امر موهومی نیست مثلا همان حروف که از مبدأ رسالت اخذ نموده در بدء امر بهر کس رسانده و فی الحین تصدیق نکرده در صعق رفته زیرا که آنها بهمان حجتی که دین آنها بر پا بوده بآنها خواستند برسانند حجیت مظهر آیات را و باز باین همه فضل و رحمت که از مقام نقطه یت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعل از صعق نجات یابند و توانند متحمل شد اگر چه آخر همان ظهور اول است نزد اهل حقیقت ولی ثمر بخشید خالق را

این است حد زائرین که امروز هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشته و زیارت لقاء الله که کل از برای آن خلق شده اند چنانچه صریح آیه ثالته اول سوره رعد است کسی کجا می نکرده زیرا که در امکان لقاء ذات ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجره حقیقت است که در کلام او دیده نمیشود الا آیات قرآنی و این در حقیقت اولیه از برای او است زیرا که غیر او نمی تواند باین نحو آیات الله را از مبدأ امر اظهار نماید حتی حروف حی و کل اسماء و امثال و آنچه در حد خلق است از مؤمنین

امری که در قرآن اینقدر اهم ذکر شده که سبب خلق کلشیئ شده بین که یک نفر ملتفت نیست ولی مقابر موتی که بدرجات بسیار منتهی میشود بکلام مبدأ شب و روزی کرور کرور بر او داخل و خارج میشوند این است که کل لایشعر حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده نمیرفت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل او بقول رسول الله - صلی الله علیه و اله - ثابت است و نبوت او بحجتی که برید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدأ که کل منتهی باو میگردد و از او نشر میکند محتجب گردد

اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه بر حروف واحد وارد شود از خلق میدانی که مدعین بحب آن حروف و زائران آن صادقین از دون آن چقدرند که کل در هوای نفس خود حرکت میکنند نه الله اگر چه بزعم خود الله میکنند ولی عند الله لدون الله صدق میشود

امر نشده باین بقاع مأمور بها لعل در یوم بعث آنها که اطلاق رجوع میشود اگر صادق بوده وفا کنی چقدر صرف میکنی بآنکه زیارت جسد ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است و می توانی بقاء آنها فایز گردی نمیکنی که اگر هم بخواهی بکنی در نزد خودت مثل کوه احد میگردد و میخواهی منت گذاشت بر مزور خود و حال آنکه خود تعب میکشیدی و زیارت تربت آن مشرف میشدی و مراجعت میکردی و بآن افتخار بر کل مینمودی که اگر در این صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی

ولیکن در لیل الیل بکن آنچه توانی ولی اخذ ثمره کن که در یوم قیامت آنچه کرده باطل نگردانی و اگر در بیان کسی زیارت کند این قبور واحد را و در یوم قیامت بزیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل میشود آنچه کرده و همچنین در قرآن بین و اخذ حکم کن و محتجب مشو از مبدأ

و بوجود امثال و اقربان عامل مباش بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو نباشد مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین - علیه السلام - کسی مؤمن برسول الله - صلی الله علیه و اله - نشد واقعا خالصا و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله - صلی الله علیه و اله - خارج نمیکشت که سه نفر زیاده نماند از اصحاب

همیشه نظر کن بجوهر امر که دین بآن دین میگردد چه آن اشخاص آن روز در مدینه بکل احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای همان ثلاثه ماند که نظر بما یثبت به الدین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند باحکام قرآنیه مثل آنکه در آن زمان کل بودند ولی حکم دون ایمان میشد و ثمری نمی بخشید

این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حی در قیامت بعد اگر توانی درک نمود و خواهی کرد در لیل ولی در یوم ثمر خود را عالمی میدانی که صد نفر در مجلس درست نشسته و حروف حی را وحده می بینی بلکه لا یعرف این است که نمیتوانی که آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کرده و ملتفت نمی شوی که دینت بحب او از قبل بر پا بوده و امروز بشئون ما یتفرع علی الاصل محتجب میگردد و اگر نظر کنی در آن روز هیچ حجت از برای تو نیست عند الله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف واحد را واحد کرد همان دلیل امروز هست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از روی بصیرت عمل نکرده محو میگردد و ملتفت نمیشوی و قبض روح میشوی و داخل در نار میشوی و بر قلبت خطور نکرده که قیامت بر پا شد و حروف واحد رجوع کردند و قضایای الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجائی که مغرور بمقام خود بودی از کل محتجب ماندی

این است که توکل بر خدا نموده که از مبدأ امر محتجب نگردی که اگر آن ثابت گردد کل شئون ثابت میگردد و الا کل باطل میگردد و شبهه نیست که فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمیشود الا بکلام یا نوشتن و اگر در آن نظر کنی درجات ما لا نهاییه در همان علم می بینی که کل ثمر نمیدهد الا علم بخدا مثل آنکه امروز در غیر شیعه چقدر عالم از هر فن هست و تو که یکی از مسلمین بحق هستی حکم ایمان بر آنها نمیکنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند

و علم بالله را هم موهوم مبین که آن علم بمظهر ظهور است در هر ظهور که حجت برید او باشد و الا کسی نیست که مؤمن بخدا نباشد بلکه از یوم آدم تا امروز کل ملل دون حقه که هستند کل مؤمن بخدا هستند و برسول خود در آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود هر آینه از ظهور الله محتجب نمیماندند

و این است مراد از آیه شریفه: ﴿رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا﴾ که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده ﴿کذلک ایتنا فنسیتها فکذلک الیوم تنسی﴾ یعنی همان حروف واحدیکه بآنها مؤمن بودی در قبل باسمائی که در نزد خود داری با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتناء نکردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشتی و مراد نه اعمای ظاهر است کل را می بینی که با این عین می بینند بلکه کل با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد عین قلب است که بان محبوب خود را بینند و شناسند

امروز بر تو صعب است عرفان بنقطه بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبهه نیست که امت عیسی - علیه السلام - کل منتظر احمد موعود - صلی الله علیه و آله - بودند همچنین که تو منتظر ظهور آخر ائمه - علیهم السلام - بودی اگر بگوئی کل نبودند در فرقه مسلمین هم کل بر یقین نیستند اگر چه در آنجا کل بودند منتظر و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی شناخت او را این است که چشم قلوب ایشان نمی دید که بشناسند محبوب خود را و الا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی - علیه السلام - منحرف نمی شدند بلکه هزار و دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود (ص) گذشت و هنوز چشم قلوب ایشان کور است و نمی بینند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه چیز را می بیند بلکه از حدت بصر در دورین بلادی که در فوق ارض است در قرمی بینند و احصا میکنند

و اگر بدقت نظر کنی شاهد میشوی در سنه هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت که اول ظهور حق بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افنده گرفته تا آنکه منتهی شود باین ارض ظاهر جسد و اول ظهور جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناخته چه در آن ارض حق را احدی شناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بوده و نمیتوان که حقیقت را درک کرد الا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناخته و بآیات آن یقین نموده بر حقیقت او اگر چه نمیدانستند که این همین موعود است زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظاهر اگر چه در باطن بود این است که یکی مقبل می شود می بیند و یکی اعمی است منحرف میشود و نمی بیند

و همچنین تصور کن از ظهور نقطه فرقان تا منتهی الیه درجه ایمان چگونه میشود در صحرای کربلا یکی جان میدهد و یکی کند آنچه شنیده این است یکی می بیند و یکی نمی بیند و بگان خود لله میکند ولی علی الله وارد میآید که اگر بداند بر حق میکند راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه در مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی بآخر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سید - صلی الله علیه - چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان سر وحدت قبل است که منتهی شد بآخر ظهور که غیر مقبلین در نفی منفی و مقبلین چون چشم افنده ایشان باز بود در اثبات ثابت

و نه اینکه کل ایشان هم چشم افنده ایشان باز بود که اگر چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کل را تربیت نمی نمود مگر از برای طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاء الله در یوم قیامت ولی باز بر گشت آخر وجود که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین بهمان واحد اول و حال آنکه کل ایشان در هر درجه که واقع بودند بگان میکردند که حق با ایشان است و حال آنکه از این اعداد ما لا نهاییه بر فطرت اصلیه واقعیه بر طلب حق بر نیامد الا همان حروف واحد و حال آنکه کل از غایت اجتهاد و ورع باعلی درجه یقین رسیده بودند و هزار و دویست و هفتاد سال فلک بر حول ایشان گذشت

کل این ظهورات از برای این است که در کور بیان با بصیرت باشی لعل در یوم ظهور حق که ثمره بیان است توانی بعین الله او را شناخت و بعین واحد بهدایت ایشان مهتدی گشت و بعین مدله علی الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبه لبلیل مثل غرس شجره است که در یوم قیامت وقت اخذ ثمره آن است که قبل از آن هنوز ببلوغ نرسیده

چنانچه در ظهور حضرت عیسی - علیه السلام - غرس شجره انجیل که شد بکمال نرسید الا اول بعثت رسول الله - صلی الله علیه و اله - که اگر رسیده بود یک روز زود تر همان روز یوم بعثت میشد که بیست و ششم رجب باشد نه بیست و هفتم و آنچه اشجار در انجیل ثمر کرد در بیست و سه سال ظهور بود که وحی در میان و حکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله هست نازل می گشت

و بعد از غرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دویست و هفتاد رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاول می بود به پنج دقیقه بعد تر ظاهر نمیشد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علو عرش خود ناظر است و نظر میکند بر شجره که غرس فرموده در افتده و ارواح و انفس واجساد خلق همینقدر که دید از شجره توان حدیقه توحیدی چید اول ظهور میگردد و از ورای حجب کنت کنزاً مخفیا حب احببت ان اعرف را نازل تا آنکه بآن خلق خلق شود تا ثمره آن که عرفان باو است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اول دین معرفه الله هست و از آنجائی که معرفت الله ظاهر نمیگردد الا بما وصف الله به نفسه من لسان رسوله این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا بمنتهی الیه وجود منتهی گردد

و آنچه اثمار شجره قرآن است تا عروج شجره بیان باید ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که در آن ثمره نبوده و الا ظاهر میشد زیرا که گل چینان این جنت ملائکه مسبحین اند نظر میکنند بر کل خالق اگر بینند بر شجره حدیقه حب محبوب ایشان هست میچینند و آن هدایت او است بعرفان مقصود نه غیر آن و همچنین در یوم ظهور "من یتظهره الله" آنچه که از بیان باو ایمان آورد و بحروف حی او همان اثمار بیان است و حال آنکه راضی نمیگردد بر آنکه ذکر شود در ایشان شجره بلا ثمری که اگر در علم خدا گذشته لایق است بر آنچه او را لایق

اگر چه پناه داده شده کل را بشمس حقیقت که پناه بآن نفع می بخشد ایشان را که آن عین پناه بخداوند است و الا چقدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلاء او را نشناخته گویا پناه بخدا نبرده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل میگویند حتی در حق همان هم که نازل شده چنانچه در صدر اسلام خود میخواند ولی چون پناه بامیر المؤمنین - علیه السلام - نبرد که عین پناه بخداوند است پناه داده نشد از دون نار عرفان و الا هر امتی که می بینی این کلمه را بلغت خود میگویند و حال آنکه حد ایشان ظاهر است

و نزد هر ظهوری پناه بخدا پناه باو است و نزد هر بطونی پناه باو امر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور قبل و اوامر آن پناه نمیدهد او را الا بظهور بعد و اوامر او و همیشه مراقب اول ظهور باش که اگر

بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور میگردی چنانچه امروز خود میگوئی بر
عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام میشوند

این بود ثمره زیارت حروف واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود و در این قیامت از قبل اگر صادق
بودی در ایمان و خلوص خود و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.

